

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وختام النَّبِيِّنَّ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

آرامش نفس، شرط غیرقابل اجتناب جلسات ذکر

قبل از ورود به بحث حدیث شریف عنوان بصری، تذکر این نکته ضروری است که از مرحوم والد رضوان الله علیه و اساتید ایشان مسموع است که در جلسه ذکر و به طور کلی در جلسات عرفانی و معارف الهی، حضور ذهن، توجه به نفس، اطمینان، سکون و طمأنینه، شرط لایتنجیر و لایتبدل و غیرقابل اجتناب است.^۱ لذا دستور داریم کسی که می خواهد نماز بخواند بهتر است چند دقیقه قبل از نماز با حالت

سکوت بر سجاده اش بنشیند، توجه کند و ذهن خود را از مسائل متفرقه خالی نماید. به طور کلی در مواردی که جنبه عبادی دارند، بهتر است افراد با حضور ذهن بیشتری حضور پیدا کنند.

تذکر مرحوم علامه طهرانی بر آثار سوء سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه

^۱ اوقات مختلف در حضور ذهن دخالت دارد. در آمارگیری از نمرات امتحانی یک دانشگاه متوجه شده بودند امتحاناتی که در صبح برگزار می شود با اختلافی بسیار فاحش از آزمون هایی که ظهر یا بعدازظهر گرفته می شود نتایج بهتری دارد. واقعیت مسئله همین طور است؛ زیرا موقع صبح هنوز مطالب مختلف بر انسان هجوم نیاورده اند و حضور ذهن و آمادگی آن برای پذیرش مطلب بسیار بهتر و عمیق تر می باشد.

یکی از اشکالات صحیح و بجای مرحوم آقا بر نماز جمعه‌های فعلی این بود که قبل از اینکه خطیب به ایراد خطبه بپردازد، شخصی به‌عنوان سخنران یک ساعت صحبت می‌کند. نماز جمعه قائم به خطیب است و اوست که باید مجلس را اداره کند و سخنان سخنران حتی اگر مطالب درستی باشد مطالب امام جمعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و این صحیح نیست.

بیان بلیغ و اشراف علمی، دو خصوصیت ضروری خطیب جمعه

خطیب جمعه باید دو شرط اساسی داشته باشد:

اولاً فردی بلیغ باشد؛ سخنان او جاذبه‌دار و رسا باشد، بسیار زیبا صحبت کند تا موجب ملالت افراد نشود؛ چراکه مردم يك هفته انتظار می‌کشند، کار و زندگی خود را رها می‌کنند و از راه‌های دور می‌آیند. خطبه نماز جمعه امری سرسری نیست؛ بدیهی است آن پیرمرد فرتوقی که حتی قادر نیست جواب سلام انسان را بدهد، نمی‌تواند خطبه نماز جمعه بخواند.

در مسائلی که در نماز جمعه مطرح می‌شود باید دو جنبه سیاسی و عبادی مدنظر قرار گیرد. در تاریخ اسلام می‌خوانیم که برای خطبه نماز جمعه خطیب می‌آوردند و آنها نیز با صحبت‌های خوب و شیرین و جاذب و بلیغ خود، مردم را جذب می‌کردند؛ و این‌گونه نبود که هرکسی خطبه نماز جمعه را بخواند.^۱ خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس برای اینکه مردم را جذب کنند و به نماز جمعه بکشانند و بتوانند مسائل و مطاوی نفس خود را به آنان القاء کنند، از بهترین و بلیغ‌ترین خطیبان استفاده می‌کردند.

ثانیاً عالم باشد؛ مطالب را از روایات و کتب اهل بیت جمع‌آوری کند و وقت مردم را تلف نکند. کلمات و بیانات امام علیه‌السلام را به آنان بیاموزد و آنها را با معارف آشنا کند. او باید با اشراف بر مسائل روز و مطالب علمی و اعتقادی برگرفته از روایات ائمه علیهم‌السلام، در دو جنبه فکری و روحی مردم را تقویت کند. مسائل سیاسی را توأم با مسائل عبادی، و عبادی را توأم با سیاسی مطرح کند تا بتواند هم در جنبه بینش افراد و هم در حال آنها تأثیر مثبت به‌وجود بیاورد. خطیب باید در مردم حال ایجاد کند تا آن خطبه به همان نحوی باشد که مورد رضای خداست. اینها از شرایط خطیب است؛ لذا کسی که مثلاً در سخن گفتن مشکل دارد، قابلیت و لیاقت امامت جمعه و ایراد خطبه را ندارد.^۲

^۱ رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲.

^۲ رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۳.

کلام مرحوم ملّا محمد تقی مجلسی پیرامون محتوای خطبه نماز جمعه

مرحوم ملّا محمد تقی مجلسی که از بزرگان و مفاخر شیعه و پدر آخوند ملّا محمد باقر مجلسی صاحب بحار الأنوار است در شرح کتاب شریف من لایحضره الفقیه شیخ صدوق می فرماید:

و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند؛ چنان که در [روایت] حَسَنِ كَالصَّحِيحِ از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: «ترویج کنید نفوس خود را به حکمت‌های تازه؛ به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می‌دهد، چنان که بدن را دست می‌دهد.» و از این جمله است اشعار محققان، مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان.^۱

خطیب جمعه باید طوری مردم را سر حال و وجد بیاورد که تا هفته بعد شارژ و پُرانرژی بمانند. حرف‌های عادی و روزمره و غیر قابل توجه و بدون محتوا صحیح و زینده نیست.

دو اثر سوء سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه

سخنران قبل از خطبه دو اثر نامناسب باقی می‌گذارد: اولاً مردم را برای شنیدن

^۱ لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۶۶؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۳۱.

خطبه ملول و خسته می‌کند؛ ثانیاً اهمیت اصغاء و استماع خطبه را کم می‌کند. وقتی مردم يك ساعت بنشینند تا مطالب سخنران را بشنوند، طبعاً تهیؤ و آمادگی و استعداد آنان برای شنیدن مسائل نماز جمعه کم می‌شود و حتی از بین می‌رود. خطیب جمعه اگر متاعی قابل عرضه داشته باشد، دیگر گوش شنوایی نیست؛ و اگر هم نداشته باشد که وضع بدتر است. علی‌ای حال این یکی از اشتباهاتی است که امروزه انجام می‌شود.

تشابه ضرورت سکوت پیش از جلسه ذکر، با عدم سخنرانی قبل از خطبه جمعه

در جلسات ذکر نیز دأب بر این است که مدتی سکوت باشد تا حالت استعداد و آمادگی پیدا شود. انسان باید در حال ذکر آرامش داشته باشد.

دستور العمل مرحوم قاضی به مرحوم آية الله سيد هادی تبریزی

مرحوم آية الله حاج سيد هادی تبریزی از علمای بسیار معروف کاظمین و از تلامذه مرحوم قاضی رضوان الله عليه بودند. مرحوم والد نقل می‌کردند که مرحوم قاضی در دستور العملی به ایشان فرمودند:

دو چیز را خیلی مغتنم بدان: اول: محراب نافله امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه،^۱ زیرا آثاری بر آنجا مترتب و مشهود است؛ و دوم: زیارت اهل قبور در موقع بین الطلوعین.

کیفیت زیارت اهل قبور در کلام مرحوم قاضی

و می‌فرمودند:

وقتی اهل قبور را در بین الطلوعین زیارت می‌کنی، فاتحه‌ای بخوان و سپس

^۱ محراب دارای ضریحی که الآن در مسجد کوفه است، محرابی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز جماعت را در آن اقامه می‌کردند. اما حضرت قبل از نماز جماعت، نوافل را در محرابی می‌خواندند که تقریباً بیست متری سمت چپ محراب اصلی قرار گرفته و الآن نیز مشخص است. حضرت نماز شب و نافله صبح را آنجا می‌خواندند و بعد در محراب اصلی نماز صبح را قرائت می‌نمودند. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شمشیر ابن ملجم در محراب نافله بر فرق آن حضرت فرود آمد؛ حضرت نماز شب را در منزل حضرت زینب خوانده بودند* و مشغول نافله صبح بودند که این قضیه اتفاق افتاد.

(*) روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۳۵.

(*** (بحار الأنوار،

ج ۴۲، ص ۲۸۱.

بدون اینکه قرآن یا چیز دیگری بخوانی کناری بنشین و سکوت کن؛ این سکوت برای تو خیلی مفید است. در احوال قبر و قیامت و اعتباری بودن دنیا و مسائلی که در گذران است، تفکر کن. و می فرمودند:

رفتن به قبرستان در موقع ظهر یا بعد از ظهر و شب چندان مفید نیست.

عنایت خاصّ مرحوم قاضی به مسئله سکوت

ایشان نسبت به سکوت بسیار عنایت داشتند^۱ و می فرمودند:

کلام مرحوم قاضی پیرامون دوام سکون ملائکه و اضطراب شیاطین

ملائکه اقسامی دارند:

«مِنْهُمْ رُكَّعٌ لَا يَسْجُدُونَ، وَ مِنْهُمْ سَاجِدُونَ لَا يَرْكَعُونَ، وَ مِنْهُمْ غَيْرُ ذَلِكَ

؛ برخی از آنها در حال رکوع هستند و سجده نمی کنند، برخی در حال سجده هستند و رکوع نمی کنند، و بعضی غیر از این دو هستند.» ولی نکته این است که ملائکه دائماً در حال سکون و آرامش می باشند و تشویش و اضطراب در آنها وجود ندارد؛ به عکس، شیاطین دائماً در حال حرکت و اضطراب اند.

سپس مرحوم قاضی از روی ادب و تواضع به مرحوم حاج میرزا سید هادی تبریزی فرمودند:

ما نه طرف ملائکه ساکن هستیم و نه شیاطین مضطرب؛ ولی از کار ملائکه خوشمان می آید

و از کار شیاطین متنفریم.

آرامش ملائکه در اطاعت از مقام مشیت و تقدیر پروردگار

ملائکه اوامر و دستورات الهی را با حال آرامش انجام می دهند: (وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)^۲.

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)^۳. آنها از مقام مشیت و تقدیر با اضطراب اطاعت

نکرده، در وظایف خود دخل و تصرف نمی کنند؛ زیرا خود را عبد مقام اراده حق می دانند.

اگر خدا بخواهد جایی را با هفت ریشتر بلرزاند، زلزله را به هشت ریشتر تبدیل نمی کنند و اگر فرمان

^۱ معادشناسی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۳؛ مهر تابناک، ص ۲۵۰؛ حیات جاوید، ص ۹۳.

^۲ سوره نحل (۱۶) آیه ۵۰؛ سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۲۸:

« آنچه را مأمور شده اند به جا می آورند. »

^۳ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶. معادشناسی، ج ۳، ص ۱۴۰:

« فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند. »

صاعقه بدهد، آن را یک میلی متر جابه‌جا نمی‌کنند. وقتی کسی عبد است، دیگر دخل و تصرف، کم و زیاد یا بالا و پایین کردن معنا ندارد. اگر ما نیز این‌طور باشیم و نسبت به حوادث بینش عبودیت داشته باشیم مثل ملائکه می‌شویم.

لذا ملائکه، عذاب یا نعمت را با آرامش می‌آورند و حال آنان در انجام تقدیر الهی به‌گونه‌ای است که «برو» یا «بایست» گفتن خدا برایشان تفاوتی ندارد؛ این معنای سکون ملائکه است.^۱

^۱ آیین رستگاری، ص ۱۳۵:

«تجلیات خدا فقط در سایه آرامش نفس است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛* فقط با یاد خدا دل آرام می‌گیرد.» همه موجودات کون و مکان انسان را به خودشان دعوت می‌کنند، و هر موجودی انسان را در تمریج و تشویش و اضطراب و خاطره‌های نگران‌کننده و مضطرب‌کننده و ناراحت‌کننده می‌اندازد، و بعضی اوقات خواطر انسان را وادار نموده و به سمت خود می‌کشند. فقط با ذکر خدا قلب آرام می‌گیرد و تمام اینها به خاک نسیان سپرده می‌شود. نه خاطره‌ای، نه فکری، نه خیالی، هیچ هیچ؛ چون قلب به ذکر خدا آرام گرفته و آن آلودگی‌های نفس هم پایین ریخته و متحجر شده، و این به واسطه سکوت است. لذا یکی از دستورات سکوت است.

حالا چقدر انسان سکوت بکند، این فرق می‌کند؛ در منازل و مراحل مختلف فرق می‌کند. در اول برای سالک می‌گویند از زوائد باید سکوت اختیار کند. نه اینکه تنها از غیبت و دروغ و از این حرف‌ها، از حرف‌های عادی هم که انسان می‌زند ولی نه فایده دنیوی دارد نه اخروی، باید دوری کند. انسان باید یک قفلی به دهانش بزند و حرف زیادی نزند.

فرض کنید انسان می‌رود در فلان مجلس. یک ساعت صحبت می‌کند و خودش را سرگرم می‌کند، بعد بلند می‌شود و می‌گوید: من چه گفتم؟! این حرف‌ها چه بود و چه نتیجه‌ای داشت؟! نتیجه دنیوی داشت؟! اخروی داشت؟! روح مرا بالا برد؟! به من صفا داد؟! برای صلاح من بود؟! نه! گعده، شب‌نشینی، روزنشینی و اختلاط کردن و وقت‌گذرانی! می‌گویند: "ما خسته‌ایم - مثلاً - برویم در آنجا وقت‌گذرانی کنیم." این صحبت‌ها قلب را سیاه و تاریک می‌کند، قساوت می‌آورد. لازم نیست که حتماً یک جملات محرمی باشد، انسان باید از بعضی چیزهای مباح که لاطائل و بدون فایده است، خودداری کند. و کلید هم باید دست خود انسان باشد. سالک باید صددرصد کنترل زبانش دست خودش باشد. هر حرفی که می‌خواهد بزند، ببیند این حرف اصلاً صحیح است یا نه، چه فایده‌ای بر آن مترتب است. انس با عیالات و نشستن و اختلاط کردن با آنها لازم است و جزء گفتار زیاد نیست، مگر اینکه کنترل زبان از دست برود.

پس اجمالاً و به‌طور کلی صمت (یعنی سکوت) در مرحله فعلی این است که انسان در هنگام قرائت قرآن و زیارت و دعا و نماز و امر به معروف و نهی از منکر و انس با عیالات و در کادر عمل جراحی، آن مقداری که نیاز دارد بگوید، زیادتر صحبت نکند. با مردم زیاد بحث نکنید، اسرارشان را به آنها نگویند، حالتان را به آنها بیان نکنید، در خودتان باشد. آن مقداری که لازم است، برایشان بیان کنید، همین! قفل به دهان باشد و دیگر از آن مقداری که زبان راه‌گشای برای قلب و نیت شماست، هیچ تجاوز نکنند. و این کار مشکلی هم هست که انسان زبانش را کنترل بکند.

بعضی از سلاک قدیم در احوالاتشان هست که یک ریگ در دهانشان می‌گذاشتند که هر وقت می‌خواهند چیزی را غفلتاً بیان کنند، بیان نکنند. شاید بخواهند بیان کنند، خب ریگ در دهانشان هست، متوجه می‌شوند که آیا این حرفی که

به عکس، شیاطین دائماً می گویند: «باید فلانی را اغوا کنیم و از راه هدایت باز داریم. فلان کلمه را به این فرد بگوییم، و فلان شخص را از عبادت منصرف کنیم و در گناه بیندازیم.»^۱ همه اینها ناشی از اضطراب و تشویش است.

ضرورت مؤکد همنشینی با نفوس آرام و اجتناب از افراد مضطرب

افراد انسان نیز همین طور هستند. بعضی نفس آرامی دارند، به نحوی که وقتی انسان با آنها می نشیند و صحبت می کند آرام می شود. نشستن با افرادی که اضطراب ندارند و نفس آرامی دارند، از هر دارویی برای انسان ضروری تر است.

اما از مجالست با بعضی اضطراب و تشویش برای انسان پیدا می شود. این افراد دائماً از این طرف و آن طرف حرف می زنند. پیوسته تشویش و اضطراب دارد و

می خواهند بزنند، درست است یا نه. اگر خوب بود، ریگ را درمی آوردند، صحبت می کردند، دوباره سر جایش می گذاشتند؛ تا این اندازه!

کار مشکلی هم هست؛ چون کسی که عادت کرده دائماً صحبت کند، باید خویشتن داری و مجاهده ای بکند تا از این مسئله صمت عبور کند.»

(*) سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

^۱ اگر چشم‌ها باز شود، خواهید دید که چه خبر است!

نمی‌تواند آرام بنشیند و باید مطلبی مطرح کند و آلا گویا مجلس به بیهودگی و لغو گذشته و چیزی به دست نیاورده است. حتی اگر صحبت هم نکند، صرف نشستن با چنین افرادی از سمّ هالک برای نفس سالک خطرناک‌تر است.

مرحوم علامه طباطبایی انسان آرامی بود.^۱ اگر کسی یک ساعت نزد ایشان می‌نشست، تا او سؤالی نمی‌پرسید ایشان جواب نمی‌داد و صحبت نمی‌کرد؛ نفس این انسان آرام است.^۲

تعارض زیاده‌گویی پیش از جلسات ذکر با هدف برگزاری آن

برای اینکه مطالبی که از مرحوم آقا یا سایر بزرگان نقل می‌شود اوقع فی النفوس باشد، استعداد و آمادگی قبلی لازم است. بنابراین صحبت و گفتگوی زیاد قبل از جلسات، با اهداف این جلسات در تعارض است. خوب است که دوستان با آمادگی تشریف بیاورند تا ما نیز از برکت انفاس آنها متمتع شویم. هرچه نفوس آمادگی بیشتری داشته باشند، طبعاً به واسطه قاعده ظروف مرتبطه، می‌توانند نسبت به همدیگر تأثیر و تأثر بیشتری داشته باشند.^۳ و^۴

^۱ مهر تابان، ص ۱۹ و پاورقی ص ۸۰؛ الله‌شناسی، ج ۱، ص ۳۵۷.

^۲ برای اطلاع بیشتر پیرامون ضرورت مراعات صمت و سکوت در طریق سیروسلوک، رجوع شود به رساله لب‌اللباب، ص ۱۲۶؛ رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۱۵۷؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۱.

^۳ متن ص ۲۴۷ تا به اینجا، بخش آغازین جلسه بیست‌ودوم شرح حدیث عنوان بصری می‌باشد که به جهت تناسب با موضوع حقیقت ورد و ذکر، به این مجلد منتقل گردیده است. (محقق)

^۴ آیین رستگاری، ص ۱۴۱:

«یکی دیگر از چیزهایی که لازم می‌باشد، بیرون آمدن از محیط دغدغه و تشویش و آشوب است. چون انسان که در این معارک تشویش و اضطراب است، معاشرت‌های مسموم و برخورد‌های مسموم و حرف‌های مسموم، در روح انسان اثر می‌کند و انسان را خراب می‌کند.

نفوس مثل ظروف مرتبطه هستند. یکی از مسائل فیزیکی، ظروف مرتبطه است. قاعده ظروف مرتبطه این است که آن مایعی که در آنها ریخته می‌شود در یک سطح قرار می‌گیرد. دل‌ها هم همین‌طورند. وقتی دو دل مثل ظروف مرتبطه به همدیگر ربط پیدا کرد، آن معانی که در یکی می‌آید در دیگری هم می‌رود. اگر آن ظرف بالا، ظرف ملکوتی باشد، این ظرف پایینی را ملکوتی کرده و هم سطح خود می‌کند؛ ولی اگر آن ظرف بالا آلوده باشد، سرکه باشد، آبخوره باشد، مایع متعفن باشد، این ظرف پایینی را نیز به رنگ خودش بالا می‌آورد. بنابراین انسان با افرادی که خبیث‌اند، دنیا پرست‌اند، هم و غم‌شان دنیاست، اصلاً نباید بنشیند؛ چون که قلب انسان را می‌کشند و می‌برند طرف خودشان.

”مَنْ أَصْبَحَ وَ أَكْبَرَ هَمَّهُ الدُّنْيَا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ.“ * مردم ولو اینکه خوب هم باشند، نمازخوان هم باشند، همه کار هم بکنند، ولی دو دسته هستند. [مقصود اصلی بعضی خدا نیست.] نماز می‌خوانند، روزه هم می‌گیرند، اما مقصد اصلی آنها دنیاست؛ یعنی دنیا را به خدا نمی‌فروشند. اگر در جایی امر خدا پیش بیاید و جای دیگر منفعت مادی، آنها منفعت

در مجلس گذشته دو مطلب پیرامون لزوم ذکر برای حرکت سالک به سوی مبادی کمالیه
عرض شد:

اول: مستند بودن کیفیت مرسومی که در اذکار و اوراد الهی به صورت عددی مشاهده
می شود.

دوم: ضرورت اذکار و اوراد برای همه اشخاص در تمام مراتب و عدم

مادی را جلو می اندازند. معاشرت با اینها برای انسان ضرر دارد. یعنی مثل همان ظروف مرتبطه می ماند، قلب انسان را
می کشد در سطح خود و انسان به هر کدام از اینها که برخورد کند، انسان را به کانون وجودی و افکار خودش دعوت
می کند. انسان هر کس را دعوت کند، با هر کس سلام و علیک کند، با هر کس گرم بگیرد، نفس او انسان را به طرف خودش
می کشد، حالا می خواهد نفس خوب باشد، می خواهد نفس بد باشد، قبیح باشد یا حسن باشد.
سالک باید چشمش را باز کند که طعمه گرگ نشود؛ بلکه در باغی از رحمت به روی او باز شود. باید دائماً پیش نفوس
ملکوتی و روحانی برود، و با امیرالمؤمنین علیه السلام و میثم و با آن ارواح طیبه و طاهره سروکار پیدا کند؛ نه اینکه به
راه انحرافی برود. و کنترل این امر به دست خود انسان است.
(* مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۳۰ با قدری اختلاف. معادشناسی، ج ۱۰، ص ۳۳۰: "کسی که روزگار خود را بگذراند و
مقصد بزرگ او دنیا باشد، از خدا بهره و نصیب ندارد.")

اختصاص به افراد مبتدی به عنوان يك حرکت اوليه. اگر کسانی که دارای مراتبی هستند از آن بی‌نیاز باشند، پس به چه جهت امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرمایند: «من در هر شبانه‌روز اوراد و اذکاری دارم و این ارتباط و رفت‌وآمد، مانع از آن است»؟!

بی‌نتیجه بودن سلوک در صورت عدم استمرار مراقبه

راجع به مطلب اول عرض شد همان‌طور که بدون تدرّب و ممارست، اختبار و حذاقت در فن برای انسان حاصل نمی‌شود، در سلوک و صعود به مراتب عُلیا و رفع حُجُبِ ظلمانی و نورانی نیز به ممارست و مراقبت احتیاج است و اَلّا این حرکت قطعاً متوقف خواهد شد. شکی نیست که چون نفس آدمی مستعد و هیولانی است، می‌تواند آن را به هر کیفیتی که مایل است تغییر دهد؛ اما باید در این حرکت نفسانی شرایط رسیدن به هدف را فراهم کند و از آنچه موجب تخطی و انحراف از مسیر است روی‌گردان شود و اَلّا از این سیروسلوک هیچ نتیجه‌ای عائد او نخواهد شد.

اخطار و اتمام حجت مرحوم علامه طهرانی راجع به بی‌فایده بودن عنوان سلوک

در جلسه گذشته عرض شد که مرحوم والد رضوان الله علیه به عنوان اتمام حجت و اخطار نسبت به اعمال و کیفیت سلوک رفقایشان فرمودند که خیال نکنید به صرف اینکه اسم سالک را بر خود گذاشتید مسئله تمام است؛ خداوند متعال با کسی قوم‌و‌خویشی و رودربایستی ندارد. اگر شخصی در مقام عمل بیاید و قدم صدق بردارد نتیجه این قدم صدق را خواهد دید؛ و اَلّا به صرف تعنون به عنوان سلوک و حرکت به سوی مبادی عالیّه، برای انسان ماحصلی پیدا نمی‌شود.

کلام مرحوم انصاری در لزوم مراقبت از کثرت طعام و کلام و مجالست با اهل غفلت

مرحوم آية الله شيخ محمدجواد انصاری همدانی در نامه‌ای که برای مرحوم والد رضوان الله علیه نگاشته‌اند، راجع به مراقبت از استعداد و شرایطی که مُعدّ حرکت سالک است، می‌نویسند: چیزهایی که ملالت‌آور است بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعیه (مانند امیال و آرزوهای نفسانی که حرمت آنها محرز است و شارع مردم را از آنها برحذر

داشته است) عبارت است از: کثرت طعام (زیاد غذا خوردن) و کثرت کلام (زیاد صحبت کردن) و کثرت مجالست با اهل غفلت.^۱

نکته اول: کثرت طعام؛ راجع به این موضوع روایات بسیاری وارد شده است^۲ و در حدیث شریف عنوان بصری نیز در این رابطه مطالبی خواهد آمد.

نکته دوم: کثرت کلام؛ بعضی از سکوت در مجالس ناراحت‌اند و تصور می‌کنند مجلس بدون صحبت خلأ و ضعفی دارد و به خوبی سپری نشده است.^۳

پایبندی شدید علّامه طباطبایی به سکوت

بنده با مرحوم علّامه طباطبایی رضوان الله علیه زیاد ارتباط داشتم و در مجالس ایشان بسیار شرکت می‌کردم و شاهد بودم که حتی اگر یک ساعت می‌گذشت، تا شخصی از ایشان سؤالی نمی‌پرسید ابتدا به صحبت نمی‌کردند و کاملاً ساکت بودند.^۴

صحبت زیاد در مسائل لهو و غیر ضروری خوشایند سالک نیست و حتی کلام صحیح نیز موجب کم شدن متانت انسان است. سکوت باعث می‌شود که حالت استعداد، آمادگی و وزانی که نفس به واسطه مراقبت به خود گرفته است حفظ گردد و آنچه انسان در این کیسه جمع‌آوری کرده باقی بماند؛ اما صحبت کردن اگرچه صحیح باشد، مانند ایجاد سوراخی است که سبب ریختن تدریجی مواد آن کیسه می‌شود؛ سخنان باطل و خلاف که دیگر اصلاً قابل طرح نیست! خداوند متعال اثر تکوینی زیاد سخن گفتن را این‌طور قرار داده است و این از مسائل اعتباری نیست که دستخوش تغییر و تغیر باشد.

تشبیه شرور نفوس خبیثه به «سمومات» در کلام مرحوم انصاری

نکته سوم: کثرت مجالست با اهل غفلت؛ اهل غفلت کسانی هستند که از

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۵.

^۲ رجوع شود به رساله لب‌اللباب، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ رساله سیروسلوک بحرالعلوم، ص ۱۵۹.

^۳ رجوع شود به رساله لب‌اللباب، ص ۱۲۶؛ رساله سیروسلوک بحرالعلوم، ص ۱۵۷؛ الله‌شناسی، ج ۲، ص ۷۳؛ آیین رستگاری، ص ۱۳۱.

^۴ مهر تابان، ص ۱۹ و پاورقی ص ۸۰.

حرکات و سکنتات خود هیچ هدف عقلایی و منطقی ندارند و شب و روز عمر خود را بیهوده سپری می‌کنند. مرحوم آیه‌الله انصاری رضوان الله علیه در ادامه این نامه نوشته‌اند:
هر قدر که انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است؛ به خصوص که از میانه جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سمومات تأثیر دارد.^۱

تأثر اجتناب‌ناپذیر نفس انسان از ارتباط با اهل غفلت

انسان در ارتباط و برخورد با افراد، خواهی‌نخواهی ردوبدل‌هایی را صورت می‌دهد که آن تأثیر در اختیار او نیست. آیا ممکن است آب بر فرشی بریزد و فرش خیس نشود؟! آیا امکان دارد دست خود را بر آتش بگیرد و نسوزد؟! کار آتش سوزاندن است و هرچه به خود تلقین کنید که نمی‌سوزد و حتی تحمل کنید و شیون نکنید، باز هم می‌سوزد و آتش کارش را انجام می‌دهد.
ارتباط با اهل غفلت انسان را به غفلت وامی‌دارد و حالت نورانیت و روحانیتی را که به واسطه اعمال و عبادات به دست آورده از بین خواهد برد.

کلام امام کاظم علیه‌السلام پیرامون رابطه میل به تنهایی و قوت عقل

حضرت امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام خطاب به هشام بن حکم می‌فرمایند:
یا هشامُ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ؛ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.^۲

«ای هشام، شکیبایی و پایداری در تنها زیستن، علامت قوت عقل است؛ بنابراین کسی که عقلش به پایه‌ای برسد تا بتواند در هر امری از امور خودش بدون واسطه بشری علم و درایتش را از خداوند اخذ کند، از مردم و کسانی که دل به دنیا بسته‌اند و رغبت بدان دارند کناره می‌گیرد و از خود دنیا و زینت‌ها و اعتباریات آن پهلو تهی می‌کند و به آنچه در نزد خداست از خیرات

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۵.

^۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

حقیقه و انوار الهیه و اشراقات عقلیه و ابتهاجات ذوقیه و سکینه‌های روحیه، دل می‌بندد و راغب می‌شود. یگانه انیس و مونس او در وحشت و دهشتِ عالم کثرت و غوغای بی‌درنگ آن خدا می‌گردد، و رفیق و همنشین و مُصاحب وی در وحدت و تنهایی‌اش، و موجب بی‌نیازی و توانگری‌اش در عسرت عیال و نگهداری و ارتزاق آنها، و باعث عزت و شرفش بدون داشتن عشیره و قوم و خویش و مددکار، خدا می‌شود و بس.»^۱

صبر بر وحدت و تنهایی و عدم ملالت از خلوت، علامت عقل زیاد است؛ کسی که عقلش کم است مدام به دنبال این‌وآن می‌رود و تماس برقرار می‌کند. انسان باید در طلب این باشد که حالی پیدا کند و آن را حفظ نماید؛ حال اگر چنین فردی راحت در خانه خود بنشیند و کسی به سراغش نیاید، مگر چیزی از او کم می‌شود؟! سراغ گرفتن به معنای این است که بیایید و قتمان را باهم بگذرانیم و کسی که با این نیت می‌آید، فردا هم وقت خود را با دیگری سپری می‌کند؛ در این صورت آیا انسان عاقل بر چنین شخصی دل می‌بندد و اعتماد می‌کند؟!

انسان باید دریچه دل خود را بر هرکسی نگشاید و در این دل که جای پروردگار است غیر او را راه ندهد؛ زیرا که فقط اوست که چه در این دنیا و چه در قبر و برزخ و قیامت برای ما باقی می‌ماند. جالب اینکه ما خیال می‌کنیم او رقیب و عتید و پاسبان و حارسی است که مسلح بالای سر ما ایستاده است، در حالی که هر محبت و ودّ و انسی را که در ارتباطات مجازی و اعتباری به دنبال آن می‌گردیم، او به عین حقیقت داراست و ما از آن غافلیم.

در حدیث قدسی وارد است که:

أَنَا أَرْحَمُ بَعْدِي مِنَ الْأُمَّ بَوْلِدِهَا؛

«من به بنده مؤمنم از مادر به فرزند شیرخوارش مهربان‌ترم.»^۲

با این وجود ما تمام اینها را فراموش کرده‌ایم و به دنبال این می‌گردیم که با این‌وآن انس بگیریم تا هوایمان را داشته باشند و مجلسمان گرم بماند و احساس تنهایی نکنیم!

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۴.

^۲ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۳:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: " وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْحَمُ بَعْدَهُ مِنَ الْوَالِدَةِ الْمُسْفِقَةِ بَوْلِدِهَا. "»
ترجمه: «قسم به آنکه جانم در دست اوست، خداوند متعال نسبت به بنده‌اش مهربان‌تر است از مادر مهربان و دل‌سوز نسبت به فرزندش.» (محقق)

اینکه می‌گویند «اینها یک‌وقتی به دردمان می‌خورند» چه معنا و مفهومی دارد؟! باید به فکر دو روز دیگر خود باشیم که ما را در قبر می‌گذارند و بر ما خاک می‌ریزند و همین اطرافیان حتی فاتحه‌ای هم نمی‌خوانند.

بازماندگان انسان نیز اگر خیلی احترام بگذارند، تا سه روز مجلسی می‌گیرند و آبی روی قبر می‌ریزند و تنها مدت کوتاهی را به گریه می‌گذرانند.

خداوند حتی در وجود فیزیکی شخص مصیبت‌زده نیز تغییر و تحولاتی را براساس کیفیت حال او ایجاد می‌کند؛ ترشح ماده‌ای را در مغز که موجب نسیان تدریجی مصیبت است، جایگزین ترشح ماده‌ای دیگر می‌کند که موجب پیدایش حزن است، و به‌مرور حالت اعتدال به فرد برمی‌گردد.^۱

علی‌ای حال کم‌کم حالت حزن به بی‌تفاوتی و بعد به مسرت و سپس به فراموشی تبدیل می‌شود و انگار (لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً)^۲ (گویی که اصلاً چیزی نبوده

است)؛ لذا امام کاظم علیه‌السلام به هشام می‌فرماید انسان عاقل کسی است که از الآن به فکر فردای خود باشد:

فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا؛ «کسی که از نقطه‌نظر عقلانی با خداوند برخورد کند و علم و درایتش را از او اخذ نماید، از اهل دنیا و کسانی که به دنیا رغبت دارند، کناره‌گیری می‌کند.»

اهل دنیا مسیری، و سالک مسیر دیگری را طی می‌کند؛ لذا سالک نمی‌تواند بین این دو محوری که هر کدام او را به راهی متفاوت سوق می‌دهد جمع نماید. شخصی که در هر روز عبادت و ذکر و مراقبه را دوباره شروع می‌کند و حالت روحانی و نورانی هم پیدا می‌کند، اما با شرکت در مجلس لهو و لعب و همنشینی با زید و سخنان بیهوده، تمام آنچه را به‌دست آورده است هدر می‌دهد و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها را نیز به همین کیفیت سپری می‌کند، نباید توقع و اعتراض داشته باشد که چرا به جایی نرسیده است! اگر برسد جای سؤال است و اگر به آنچه بزرگان فرموده‌اند عمل کند و نرسد محلاً اعتراض است.

^۱ روی این‌جهت یکی از مسائلی که امروزه در روان‌کاوی مطرح می‌شود این است که باید برای شخص مصیبت‌زده مسائلی مسرت‌بخش مانند خنده و بعضی از انواع موسیقی را که باعث ترشح آن ماده خواهد شد، پیش آورد؛ گرچه این کار به‌دلیل غیرطبیعی بودن، مضرات و آثار سوئی را به‌دنبال دارد.

^۲ سوره انسان (۷۶) آیه ۱.

وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ؛

«به نعماتی که نزد خداوند است و طرقی که او را به آنجا می‌رساند، رغبت می‌کند (و همیشه در به‌دنبال این است که کدام راه را انتخاب کند؛ نه اینکه با سهل‌انگاری در خانه بنشیند و بگوید «إن شاء الله خدا مشکل را حل خواهد کرد»).»

مطمئن باشید که اگر به این عنوان منتظر بمانیم، خداوند مشکل را حل نخواهد کرد و خوب می‌داند که چگونه اشتغالات و سرگرمی‌ها و ارتباطاتی را به‌میان آورد؛ انسان بعد از مدتی یک‌دفعه متوجه می‌شود که عجباً! یک ماه او به غفلت گذشته است و بعد که می‌خواهد نیشتری زده شود و حرکتی جدید ایجاد گردد، دوباره با تدارک یک برنامه‌ی جمالیه مانند مکتب و گرمی در زندگی باز عمر انسان به غفلت می‌گذرد.

حکایت گرفتاری فردی به سنت استدراج

مدتی قبل در احوال فردی که در یکی از شهرستان‌ها سکونت دارد نگاه کردم

و دیدم مسائلی که از او مشاهده می‌شد، در حال تغییر است و کم‌کم خصوصیات تازه و جهات جدیدی برایش پیش می‌آید. ایشان گاهی با ما ارتباط داشت و لذا بنده وظیفه داشتم در این رفاقت خیانت نکنم و مسئله‌ای را که به ذهن می‌رسد، به او بگویم. قدری صحبت کردم که چرا از هر طرف که او را صدا می‌زنند، سر را به همان سمت برمی‌گرداند و اصلاً از خود هیچ اراده‌ای ندارد؛ به ایشان گفتم: «این وضعیت کم‌کم شما را از مسیر اصلی و اتکایی که داشتید خارج می‌کند.» اما به حرف بنده توجه نداشت و فقط مانند افراد گیج با چشمانی نیمه‌باز نگاه کرد و مطلب را آن‌طور که باید و شاید متوجه نشد.

سستی تدریجی انسان در مبانی سلوکی

غرض آنکه این شخص یک مرتبه هنگام بیدار شدن از خواب صبح، این‌گونه نشده است؛ انسان کم‌کم و به تدریج نسبت به آنچه قبلاً بر آن پافشاری می‌کرد و جدی می‌گرفت، سست می‌شود تا اینکه یک‌دفعه می‌بیند زندگی‌اش مانند زندگی سایر افراد شده است و کارهایی که آنان در ارتباط با مسائل داخلی و خارجی خود انجام می‌دهند، او نیز انجام می‌دهد و حالات و حرکات و سکناش دیگر مثل گذشته نیست و مشمول این آیه شده است که می‌فرماید:

(سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ)؛^۱ «بدون آنکه خودشان متوجه شوند و بفهمند، رفته‌رفته

آنها را به استدراج می‌اندازیم و درجه‌به‌درجه پایین می‌آوریم.»

شدت خطر استدراج نسبت به خطر تنزل دفعی

اگر انسان ناگهان از بالای نردبان بیفتد و استخوانش بشکند، متوجه افتادن خود می‌شود و فریاد می‌زند که دست و پایم شکست! و ممکن است کم‌کم بتواند دوباره خود را برساند؛ اما خطر اینجاست که وقتی یک پله پایین می‌آید متوجه نشود و بگوید: «ما هنوز حال توجه و بکائی داریم و پایین نیامده‌ایم.» در این حال چون نفس بر این استدراج عادت کرده و واکنش شده است، اگر به زمین هم برسد، خیال می‌کند

^۱سوره قلم (۶۸) آیه ۴۴.

که هنوز بر روی بام است! و این مطلب بسیار مهم است.

می‌گویند بعضی از افرادی که مواد مخدر استعمال می‌کنند به وضعیتی می‌رسند که به‌طور کلی مواد خونشان سمی می‌شود؛ در این صورت اگر جانوری آنها را بگذرد، آن حیوان می‌میرد! به عبارت دیگر تمام وجود فرد را سم فرا گرفته و خودش سم شده است و لذا دیگر زهر بر او اثر نمی‌کند؛ در استدراج نیز مسئله همین‌طور است.

امام کاظم علیه‌السلام در خاتمه می‌فرماید:

وَكَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَمُعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.

«چنین فردی وقتی از همه گریزان شد، مایه انس او، و مصاحب او در تنهایی، و غنا و بی‌نیازی او در وقت تنگدستی، و معز او بدون اینکه عشیره و قوم و خویشی داشته باشد خداوند خواهد بود.» بنابراین، وصول به این مقام مترتب بر کیفیت ارتباط انسان است و لذا سالک راه خدا نباید کاری انجام دهد که اثرات ذکر از بین برود.

علت نیاز همیشگی سالک به ذکر پروردگار

ذکر عبارت است از یاد پروردگار، و یاد خداوند در مظاهر و عبارات و اوراد مختلف، متفاوت است. در جلسه گذشته عرض شد که خداوند متعال با اسماء و صفات کلیه خود در عالم خلقت عمل می‌کند و انسان باید از دریچه همان اسماء و صفات، به اسماء و صفات کلیه حق برسد. اسماء و صفات کلیه حق نیز به تناسب هر مرتبه، مختلف خواهد بود؛ برای شخص مبتدی یک معنا، برای سالک راه‌رفته معنایی دیگر و برای فردی که به مراتب اعلی رسیده است معنای متفاوتی دارد. عبور از هر مرتبه، انسان را به مرتبه بالاتری از اسماء کلیه می‌رساند و در تمام مراتب، این اسماء و صفات حکم نیروی بالابرنده‌ای را دارد که معدّ وصول انسان به درجات بالاترِ تجرد است، و در عین حال خصوصیات

آن مرتبه را نیز برای انسان ظاهر و آشکار می‌کند؛ بنابراین سالک هیچ‌گاه از ذکر بی‌نیاز نیست.^۱

از آنجاکه ذات پروردگار به واسطه تجرد تام در مرتبه اطلاق است و هیچ حد و قیدی ندارد، آثار و لوازم ذات که همان اسامی و صفات پروردگار باشد نیز حد و قیدی ندارد. به‌عنوان مثال، بنده توانایی برداشتن یک ظرف کوچک را دارم، اما با قدرت محدود خود بیش از وزن معینی را نمی‌توانم بردارم؛ اما در قدرت و هیچ‌کدام از دیگر صفات پروردگار نظیر علم، حیات، رحمت، عطوفت و قهاریت هیچ حد و مرز و محدودیتی وجود ندارد. با توجه به این مطلب، آیا می‌توان تصور کرد که مخلوق پروردگار حتی پیغمبر اکرم در آنی از آنات خود را از ارتباط با اسماء و صفات الهی بی‌نیاز احساس کند؟

در بیان مجرای فیض بودن ائمه علیهم‌السلام

پیغمبر اکرم و ائمه علیهم‌السلام مخلوق پروردگار هستند و آنچه در روایات وارد شده است که ائمه مجرای فیض پروردگارند،^۲ به معنای بی‌نیازی آنان نیست؛ بلکه بدان معناست که امام علیه‌السلام با نفس قدسی و مبارک خود، اسماء و صفات الهی را در جمیع عوالم محقق می‌گرداند. قدرتی که ما در وجود خود احساس می‌کنیم و بنده هم‌اکنون صحبت می‌کنم و رفقا می‌شنوند، به واسطه نفس مبارک حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه است. اگر امام نباشد ما همه عدم خواهیم بود و حتی به اندازه یک بال مگس قدرتی در ما وجود نخواهد داشت.

اندوخته علمی همه ما به واسطه فیضی است که امام زمان علیه‌السلام در وجود ما قرار می‌دهد و اگر او یک ثانیه غفلت و امساک کند، هیچ علمی در وجود ما قرار

^۱ البته فعلاً در تفاوت اذکار با یکدیگر و آثار خاص هر ذکر و اسمی از اسامی پروردگار زمینه بحث وجود ندارد.

^۲ رجوع شود به البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۸۳.

نخواهد داشت؛ درست مانند نواری که با فشار دادن یک کلید، تمام اطلاعات موجود در آن حذف و کاملاً خالی شده باشد؛ یا مانند افرادی که به دلیل شوک و استرس، حافظه خود را از دست می‌دهند و گویی مثل نوزاد تازه متولد شده، از ابتدا هیچ چیز در ذهن آنها قرار نگرفته است.

زندگی و حیات ما به واسطه عنایت نفس مقدس حضرت بقیة الله علیه السلام است که نسبت به هر کدام از موجودات اعم از تک تک افراد جنّ و انس و ملک و حتی جنود ابالسه به نحوی خاص اجرای فیض می‌نماید؛ اصل وجود و قدرت تمام این مخلوقات از امام علیه السلام است، و این معنای اشراف ولایت و اجرای فیض الهی و اسماء و صفات کلیه در قوالب مشخصه می‌باشد.

نیازمندی ائمه به ذکر، در عین حیازت مقام وساطت فیض

شخص امام علیه السلام نیز چون از اسماء کلی کسب فیض می‌کند و علم مطلق الهی همیشه در مرحله اطلاق باقی است، بنابراین امام علیه السلام ابداً نمی‌تواند از نظر علم به حدی برسد که بگوید: من تا انتهای علم تو سیر کردم و تمام آنچه را بود اخذ نمودم. باید پیغمبر و امام را درست شناخت و آنها را در مقام مخلوقیت نگه داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا آخر عمر می‌فرمود:

رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا!

(خدایا، تحیر مرا نسبت به خودت زیاد کن!)

زیادت در تحیر به واسطه واردات است؛ زیرا وقتی انسان تمام حدود و ثغور مسئله‌ای را بفهمد و به حدّ تام آن برسد، دیگر تحیر معنا ندارد. معنای کلام پیغمبر این است که «ای پروردگار من، مرا در آشنایی با علم و قدرت اطلاق خودت، مدام جلو ببر و متوقف مکن که هر چه علم من نسبت به تو بیشتر شود، حیرت و تعجبم بیشتر می‌گردد.»

^۱ فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملّا هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

لذا پیغمبر تا آخرین زمان حیات خود این ذکر را می گفت؛ نه تنها پیغمبر، بلکه امام زمان علیه السلام نیز در حال حاضر و در هر لحظه از لحظات عمر خود «رَبِّ زِدْنِي فَيْكَ تَحِيْرًا» می گوید و از خداوند علم و افاضه بیشتری را طلب می کند.

حال معنای کلام امام صادق که فرموده اند:

«لِي أُوَادُّ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي»

مشخص می شود. امام صادق علیه السلام با گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» معنای مد نظر ما را قصد نمی کند و حتی تصور حقیقت توحیدی که همیشه از خدا التماس می کند و پرده های متفاوتی که یکی پس از دیگری برای او برداشته می شود، برای ما مُحال است.

هبوط انسان در صورت احساس بی نیازی به ذکر در هر مرتبه ای از مراتب سلوک

پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امام علیه السلام و اولیاء به دلیل تمسک به اسماء کلّیه مطلقه پروردگار و استفاده از بی انتها بودن آن اسماء است که تا آخر عمر دائماً در حال ذکر بودند و حتی یک لحظه خود را از ورد و یاد خدا بی نیاز نمی دیدند؛ مگر ممکن است انسان بی نیاز باشد؟! البته شکی نیست که اوراد و اذکار و مراتب توجه مختلف است و ممکن است ورد و ذکر، مخصوص به مرتبه ای خاص باشد؛ اما خود را از ذکر بی نیاز دانستن عین هبوط و توقف و ورود در جهل و بسته شدن درهای رحمت بر روی استعدادها و وجودی و ذاتی شخص است.

مراد از روایت

«إِقْرَأْ وَارْقُ»

در روایتی راجع به قرآن نقل شده است که در روز قیامت به افراد خطاب می شود:

«إِقْرَأْ وَارْقُ»

؛ قرآن را بخوان و بالا برو. (۱) منظور این روایت، حفظ ظاهر و الفاظ قرآن نیست؛ در ضبط صوت نیز می توان قرآن را حفظ و تسجیل کرد؛ بلکه مقصود این است که هر کس به همان مقدار که از معانی عالی و راقیه قرآن در وجود خود محقق کرده، به حقیقت قرآن نزدیک شده است.

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

تحقق حقیقت قرآن در نفس به واسطه عمل به مضامین آن

آیات قرآن کریم پیرامون موضوعات مختلفی نظیر احکام، اخلاق، تربیت و تکامل می‌باشد. انسان باید تأمل کند که چه مقدار و تا چه مرتبه‌ای از این آیات و سُور را انجام داده و در وجود خود محقق کرده است.

نشانه‌های مؤمنین در آیات آخر سوره فرقان

به‌عنوان نمونه، خداوند در آیات آخر سوره فرقان برای مؤمنین چهارده نشانه بیان می‌کند که از جمله آنها دو آیه ذیل است:

(وَّ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا*
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا)^۱

(بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و بدون نخوت و تکبر حرکت می‌کنند و هنگامی که جاهلان با آنها مخاطبه و مواجهه داشته باشند با مسالمت (و عباراتی نظیر: سلام علیکم، مؤید باشید و خدا حافظ شما باشد) از آنان در می‌گذرند* آن کسانی که شب را در حال قیام و سجده به روز می‌رسانند.)

واقعاً ما چقدر به این آیات عمل کرده‌ایم؟! در مقابل دیگران با اظهار تواضع خود را به دروغ «ناقابل» معرفی می‌کنیم، اما اگر شخصی صریحاً به ما چنین نسبتی دهد نمی‌توانیم تحمل کنیم و می‌خواهیم او را پاره‌پاره کنیم؛ در مدارج علمی و بیان مطالب، خود را خاکسار و متواضع جلوه می‌دهیم، اما اگر کسی از مطالب ما ایرادی بگیرد ناراحت می‌شویم؛ پس معلوم است که دروغ می‌گوییم و رفتار و گفتارمان نفاق و مجاز است و حتی جنبه ظاهر این آیه را نیز رعایت نمی‌کنیم، تا چه رسد به مراتب بالای آن.

خداوند متعال تمام داستان‌های قرآن را نیز برای عبرت بنده و شما نازل کرده است و مقصود از بیان قضایای حضرت یوسف و مراتبی که برای او و حضرت یعقوب پیدا شد، قصه‌گویی نیست.

نکاتی پیرامون داستان حضرت یوسف

^۱ سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳ و ۶۴.

حضرت یوسف در زندان به فردی که بعداً مصاحب و ساقی سلطان شد، فرمود:

(ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ)؛^۱ «وقتی به نزد پادشاه رفتی بگو که مرا بی گناه به زندان انداخته‌اند.»

خداوند نیز چند سالی این سفارش را از یاد آن فرد برد، درحالی که حضرت یوسف در هر روز انتظار آزادی و فرج می‌کشید. مصاحب پادشاه هفت سال نباید به یاد آورد تا حضرت یوسف تکامل پیدا کند و هنگامی که حضرت حقایق را به خوبی ادراک نمود و پخته و کامل شد، او نیز به یاد یوسف افتاد.

خداوند حضرت یوسف را یک ثانیه بیهوده در زندان نگه نمی‌دارد؛ همان‌طور که تا زمانی که آن حضرت اصلاح نشده است باید در زندان بماند، هنگامی که به آن مرتبه رسید نیز آزادی او حتی نباید یک ثانیه به تأخیر بیفتد.

از طرف دیگر، حضرت یعقوب نیز باید سال‌ها در فراق یوسف بسوزد تا به تکامل برسد! خداوند با یک تیر، هزارهزار نشانه می‌زند؛ منتها دلی این مسائل را متوجه می‌شود که غافل نباشد.

عَلَّامَه طَهْرَانِي: سالک باید با تمام حواس خود نکات و اشارات طریق را دریافت کند

مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه می‌فرمودند:

سالک باید با چشم و گوش و همه حواس خود نکات و اشارات طریق را یک‌به‌یک بگیرد.

میزان توجه علامه طهرانی به نکات کلمات مرحوم حدّاد قُدّس سرُّهما

خود ایشان این‌گونه بودند. در سفری که در خدمتشان به کربلا مشرف شده بودیم، ما نیز به صحبت‌های مرحوم آقای حدّاد گوش می‌دادیم، اما بعد از تشریف بردن آقای حدّاد شاهد بودم که مرحوم والد فوراً دفترچه‌ای از جیب خود درمی‌آوردند و نکات ظریف استادشان را با تعبیر «حضرت آقا روحی فدا» یادداشت می‌کردند؛^۲ مطالبی که ما اصلاً به آن توجه نمی‌کردیم و الآن متوجه می‌شویم چه

نکات عجیبی در آن نهفته است! کسی این کار را انجام می‌داد که خود حدود پنجاه شاگرد داشت و شاگردان آقای حدّاد نیز تحت نظر ایشان بودند؛ شخصیتی که بر تمام اوقات و حرکات و سکناتش

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲.

^۲ الآن مقداری از آن متقلولات به عنوان جُنگ باقی مانده است. *

(* رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۷۹.

«إقرأ و ارق»

حاکم شده بود.

باری، به هر اندازه که آیات قرآن را در وجود خود پیاده کنیم، حقیقت آن نیز در ما محقق خواهد شد. این عمل و تحقق به حقیقت آن، موجب ایجاد آمادگی برای ارتقاء به مرتبه بالاتر قرآن خواهد بود؛ اما در صورت عمل نکردن به آیات الهی پرده‌ای حاجب می‌شود و از حرکت بعد باز می‌مانیم.

در روز قیامت از میزان عمل انسان به معنای قرآن سؤال می‌شود؛ اگر شخصی مانند امام علیه‌السلام به همه مضامین قرآن عمل کرده باشد، به تمام هفتاد بطن و حقیقت مطلقه آن دست پیدا کرده است؛ و اگر به کمتر از صددرصد عمل نموده باشد به همان میزان به حقیقت مطلقه قرآن دست پیدا کرده است.

توقف عبدالله بن مسعود در ظاهر قرآن و میزان معرفت سلمان در کلام امیرالمؤمنین

علیه‌السلام

در روایتی ابن کوا^۱ پیرامون خصوصیات برخی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (عبدالله بن مسعود، اباذر، سلمان، حذیفه، عمار) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند. حضرت راجع به عبدالله بن مسعود می‌فرمایند:

«قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَهُ

؛^۱ ظاهر قرآن را خواند و همان جا ایستاد، و دیگر وارد نشد و پیش نرفت.)

ابن مسعود شیعه و قاری قرآن بود و صدای حزین و زیبایی داشت. بسیاری از اوقات رسول خدا او را صدا می‌زدند و می‌فرمودند: «ابن مسعود قرآن بخوان!» او با صوت حزین قرآن می‌خواند و اشک از چشمان حضرت جاری می‌شد؛^۲ اما حد و حظ او فقط در حد قرائت بود.

سپس ابن کوا^۱ در این روایت راجع به سلمان سؤال می‌کند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌فرمایند:

^۱ الأملی (صدوق) ص ۲۵۲؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۸۱؛ امام‌شناسی، ج ۴، ص ۱۶۵.

^۲ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۱۶.

«أَدْرِكْ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَهُوَ بَحْرٌ لَا يَنْزَحُ»^۱

سلمان علم اول و آخر را آموخت و او دریایی است وسیع که آبش تمام نمی‌شود و انتها ندارد. ()

اختلاف رتبه افراد، در کیفیت تطبیق شرایط با ذکر پروردگار

این اختلاف در رتبه جهتی دارد؛ انسان نباید کاری انجام دهد که دریچه فیض و معارف بر او بسته شود، و باید شرایطی را که پیش می‌آید، با ذکر پروردگار تطبیق دهد.

براین اساس چه افراد مبتدی و چه سالکانی که در انتهای مسیر قرار دارند حتی امام علیه‌السلام و پیغمبر اکرم که اشرف کائنات و فخر عالم وجود و منبع فیض و نقطه واحدیت و جریان اسماء و صفات کلیه است در توسل به اسماء و صفات کلیه الهیه محتاج‌اند؛ لذا امام صادق علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرماید: دستورالعمل و مطلب را به تو گفتم؛ پس وقت مرا بیش از این مگیر که به هر اندازه من ذکر نگویم خود را از آن فیض محروم کرده‌ام.

اگر امام صادق علیه‌السلام به همه مجال می‌داد، افراد مختلف به بهانه چند دقیقه صحبت و درد دل که «در سرمایه‌ام ضرر کردم، کشتی‌ام را باد و خانه‌ام را سیل برد»، ساعتی وقت حضرت را می‌گرفتند؛ لذا می‌فرماید من مشغول ذکر هستم و برای شنیدن این مسائل بی‌ارزش وقت و حوصله ندارم.

البته اگر شرایط به نحوی باشد که امام علیه‌السلام احساس تکلیف کند، شخصاً اصحاب را جمع می‌کند و برای آنها در مسجد مدینه بیان احکام می‌کند؛ کلام در جایی است که ارتباط ضرورتی نداشته باشد.

لزوم اقتدای سالک به امام صادق در اشتغال به ذکر و تنظیم روابط

سالک باید از امام صادق علیه‌السلام یاد بگیرد؛ وقتی که آن حضرت با عبور

^۱ تفسیر روض الجنان، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

از مقام (قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى)^۱ این مطلب را به عنوان بصری فرموده است، دیگر وای بر حال ما که تمام اوقات خود را با حرف و نقل این و آن بی تفاوت سپری می کنیم و گویی اصلاً آخرت و مراتبی وجود ندارد! اگر چه سالک باید زندگی را آسان بگیرد، ولی خوب نیست این قدر خوش باشد و اگر در این مطالب مسامحه کند حقیقتی را رایگان به مجاز فروخته است که دیگر قابل بازگشت نیست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره نجم (۵۳) آیه ۹. الله‌شناسی، ج ۱، ص ۹۸:

«در نزدیک‌ترین مقام متصور که به قدر دو نیمه و تَرِ کمان تا سر کمان (دو ذراع) بلکه نزدیک‌تر از آن بود، واقع گشت.»